

## فصل بیست و هشتم - تصویرسازان و تماشاگرایان

دومین شاخه‌ی شعر نیمائی - در دوره‌ی دوم تاریخ شعر نو - به «تصویرسازان» تعلق دارد که سهراب سپهری مهمترین آنهاست. پیش از این از مقام سهراب سپهری بعنوان یکی از «جویندگان» در دوره‌ی نخست شعر نو نیمائی سخن گفته‌ایم. سهراب سپهری در دومین دوره‌ی این نوع شعر «تصویرسازی فلسفی» را باب می‌کند. توجه او بازگشت به شرق است، به آسیا و به نحوه‌ی بینش و صورت‌نوعی اندیشه‌ی شرقی؛ در مقابل همه‌ی مظاهر تفکر و فلسفه‌ی غرب. او می‌نویسد:

«آسیا وحدت را در گسترش بیکران دریافت. آسیائیان به فراترها رفته‌اند. بی‌سوئی را زیسته‌اند. باختر از nama - rupa چندان فراتر نشد. هنوز گامی چند برون نهاده، به جهان maya باز آمد. آنجا انسان خدا نتواند شد، به بی‌پایانی نیارد پیوست. اینجا انا الحق میزند، به گر نمان میرسد، به برهمن می‌پیوندد، بودا میشود، به تائو راه می‌یابد. آنجا سرانجام حضور خدا، ره‌رو را از پیشروی بازمی‌دارد (پژوهش بر گسون و اکهارت در عرفان مسیحی)، و اینجا همسانی با طبیعت پایان‌راه

نیست (Zen). در آنجا noumène از دریافت بدور می‌ماند (کانت)؛ و اینجا paramatman با آگاهی یکی میشود (شانکارا). آنجا «من» بهر جا سایه می‌زند و در اثبات «خود» هدف زندگی بازجسته میشود (نیچه)؛ و اینجا سخن از anatma به میان است... باختر زمین، دانش را با نقاشی می‌آمیزد، و خاور زمین شعر را...» (۱)

### ۲

نادر نادرپور در باره‌ی این دوره از کار سپهری می‌نویسد:

«سپهری در «زندگی خواب‌ها» (۲) موازنه‌ای میان لفظ و معنی برقرار کرده و به نیروی تخیل و تصویرسازی خود بیشتر میدان داده است. از آخرین اشعار این مجموعه سیر فکری و شعری سپهری که از مفاهیم مادی و ملموس بسوی معانی مجرد و ناملموس پیش می‌رفت دیده شد و در مجموعی سوم شعرش «آوار آفتاب» به اوج رسید. آوار آفتاب که بسیاری از قطعات آن شعر منشور بود آشنائی سپهری را با فلسفه‌ی بودایی و نوعی جهان بینی ژاپنی نشان داد و تمایل او را به آمیختن این هردو با عرفان ایرانی اعلام کرد... سپهری در این مجموعه پیش از آنکه شاعری کرده باشد فیلسوفی کرده و فلسفه بافته است، آنهم فلسفه‌ای التقاطی، مرکب از بینش‌های هندی (بودائی)، ژاپنی، و ایرانی (عرفانی). با این همه، در پاره‌ای از قطعات آوار آفتاب، باز هم خصائص شعر سپهری (و مخصوصاً شیوه‌ی تصویرسازی او) بچشم می‌خورد...» (۳)

### ۳

سومین شعبه‌ی شعر نو نیمائی - در دومین دوره - «تماشاگرایان» نام دارد. منوچهر آتشی که آغازکننده‌ی این راه بشمار میرود، پس از جدائی از نهضت شعر نو میانه‌رو و آشنائی با نیما یوشیج - چنانکه در فصل بعد خواهیم دید - به شعری

۱- سهراب سپهری - مقدمه‌ی «آوار آفتاب» - ۱۳۴۰

۲- نام دومین مجموعه‌ی شعر سهراب سپهری است که در سال ۱۳۴۰

منتشر شده و جزو آثار «جویندگان» محسوب میشود.

۳- از مصاحبه با نادر نادرپور - مجله‌ی فردوسی - شماره ۸۲۰ - تیر ۱۳۴۶ - ص ۷

روائی، اما بصورتی خاص، رو می‌کند. خود او می‌نویسد:

«حرفم از شعرهایم این است که این شعرها حرفهای من است. من چشم انداز لحظه‌های تعق و تنهایی خود را بشما نشان میدهم. من میکوشم که همیشه قصه بگویم: از آدم‌ها و اشیاء و سرزمین‌هایی که برای شما ناشناس نیست حرف می‌زنم. اما با دید و شناختی دیگر و شاید مسئله در همین باشد. عیب کار این است، و شاید عادت این باشد که گروهی از خوانندگان شعرها از يك شعر دنبال نتیجه‌ی خاص یا مقصود معینی میگردند و به تکه تکه‌ی شعر توجه ندارند. در حالیکه «طلب» در همه جای شعر و در همه‌ی کلمه‌هاست. مقصود زندگیت. آیا گاهی سرکوجه‌ی خودتان ایستاده‌اید و بيك تکه زندگی که در خیابان روبروی شما - بسادگی و صداقت - جریان دارد خیره شده‌اید؟ همه‌ی حرف‌ها در این است که باید بزنگی خیره شد، چشم‌ها را تنگ کرد، ذهن را از کیفیات مغلق و منطقی خالی داشت...» (۱)



منوچهر آتشی در مورد شاعری و ادوات شعری در مصاحبه‌ای چنین می‌گوید:

«(شعر) یکنوع حرف زدن شاعر است... و شعر حرف شاعر است در يك حالت و وضعیت مخصوص، غیر از موقعیت‌های عادی زندگی... من اصلا به فرم (شکل) معتقد نیستم. بنظر من فرم يك چیز جدا از شعر نیست. نمی‌توانیم يك چیزی را فرم و چیز دیگری را محتوی بدانیم. مثل جدائی آب از لیوان. شاعر وقتی با شعر و گفته‌ی خودش صمیمی باشد، یعنی وقتی در کمال صمیمیت شعر بگوید خواه ناخواه شعرش فرم خواهد داشت. پس فرم چیست؟ نحوه‌ی بیان و ارائه...» (۲)



برای درك مفهوم «تماشاگرایی» در شعر آتشی می‌توان این قسمت از مقاله‌ی

۱ - منوچهر آتشی - مقدمه‌ی مجموعه‌ی «آهنگ دیگر» - ۱۳۳۹ - ص ۵

۲ - مجله‌ی خوشه - شماره ۵۴۸ - شهریور ۱۳۴۵ - ص ۲۸ - از مصاحبه‌ی

اسمعیل نوری علاء، بهرام اردبیلی و بیژن کلکی با منوچهر آتشی.

رضا پراهنی را نقل کرد که:

«تازگی واصلت مضمون در شعر منوچهر آتشی از اینجا ناشی میشود که او به تجربه‌ی حواس خود وفادار است. یعنی (اواز) آنچه (که) محیط او، آن محیط وحشی و حیوانی، و تاحدی غریزی، آن محیط دریا و اسب و شن و وواحه و بندر، و مردمان آن محیط سرشار از خشونت غریزی به او دیکته می‌کنند، در تخیل خود صحبت می‌کند... بطور کلی، آتشی بدلیل استفاده‌ی خیلی صمیمانه ولی تکراری از محیط خود، و بدلیل تکیه بر (کار) حیوانی کردن دنیای شاعرانه‌ی خود (۱) در طبیعت جنوبی وحشی، بین حیوان و انسان معلق می‌ماند. آتشی چشم بر زمینی دوخته است که بر روی آن اسبهای عاصی چهار نعل می‌تازند، و آنچه می‌روید سیراب کننده‌ی حیوان‌ها و درعین حال بر طرف کننده‌ی تشنگی تخیل غریزی آتشی است.» (۲)

۱ - منظور از «حیوانی کردن دنیای شاعرانه» - لابد - توجه به محیطی

است که در آن انسان و حیوان در کنار هم زندگی می‌کنند

۲ - رضا پراهنی - نقد «آواز خاک» دومین مجموعه‌ی شعر «منوچهر آتشی» -

مجله‌ی فردوسی - شماره‌ی ۸۵۷ - اردیبهشت ۱۳۴۷ - ص ۱۴